گفت‌وگوی «جوان» با پدر شهید محمدمهدی مالامیری که چندی پیش پیکرش شناسایی شد و به کشور بازگشت

خواست محمدمهدی بود که حتی تشییعش زحمتی روی دوش کسی نیندازد

■ صغری خیل‌فرهنگ

بعد از اینکه خبر تفحص و شناسایی پیکر شهید مدافع حرم لشکر فاطمیون محمدمهدی مالامیری رسانه‌ای شد، با هماهنگی رسانه فاطمیون با پدر شهید تماس گرفتم. صلابت ایشان در گفتار از پشت خطوط تلفن هم حس می‌شد. احمد مالامیری پدر شهید با طمأنینه و آرامش پاسخ سؤالاتمان را داد. او از عشق محمدمهدی به جهاد برایمان گفت تا رسید به شهادت و مفقودالاثری پسرش. ایشان در ۳۱ فروردین ۱۳۹۴در منطقه بصر الحریر استان درعای سوریه به آرزوی دیرینه‌اش رسید و جامه فاخر شهادت را بر تن کرد. با پدرش احمد مالامیری که این روزها بعد از گذشت شش سال میزبان پیکر فرزندش بود، به گفت‌وگو نشستیم.

شما شش سال پس از شهادت فرزندتان پیکرش را تحویل گرفتید، سال‌های چشم‌انتظاری چطور گذشت؟

دقیقاً در اولین شب ماه محرم بود که مسئولان سپاه علی‌بن‌ابیطالب(ع) به منزل ما آمدند و در جمع خانواده ما خبر شناسایی پیکر شهید را در استان درعای سوریه دادند. همه خانواده اعم از مادر و همسر و فرزندان ایشان حضور داشتند. محمدمهدی فروردین ماه سال ۹۴ به شهادت رسید و ما از شهادتش اطمینان داشتیم. شهید خودش آرزوی شهادت و مفقودالاثری داشت. در آخرین صحبت‌هایی که با هم داشتیم به این موضوع اشاره کرد و گفت: «می‌رویم تا با داعش امریکایی بجنگیم که اگر ان‌شاءالله کشته شدیم، چیزی از بدن ما نماند و زحمت تشییع جنازه هم به گردن کسی نیندازیم.»

در مورد چشم‌انتظاری صحبت کردید اما حقیقتش ما چشمداشتی به آنچه در راه خدا داده بودیم نداشتیم. الحمدلله فضای خانواده ما به گونه‌ای است که احساسات بر دین و عقل اعتقادات غلبه ندارد. ما به فرموده قرآن ایمان داشتیم که شهدا زنده‌اند. نیامدن پیکر و حالا آمدنش برای آنچه در راه ایمان و اعتقاداتمان داده‌ایم، تفاوتی ایجاد نمی‌کند. خوشحال بودیم که شهادت افتخار ما شد. مادرش می‌گفت: روزی که خدا محمدمهدی را به من داد گویا دنیا را به من داده‌اند و همان روزی هم که خبر شهادتش را شنیدم، به اندازه روز تولدش خوشحال شدم.

محمدمهدی در خانواده‌ای روحانی متولد شده و خودش هم یک طلبه اهل عمل بود. کمی از خانواده‌تان بگویید.

در زمان انقلاب من در دوران راهنمایی تحصیل می‌کردم و در تظاهرات‌های مردم تهران شرکت داشتم. بعد از اینکه طلبه شدم و به چالوس رفتم و دوشادوش مردم چالوس به خیابان آمدم تا با مردم همصدا شوم. با آغاز جنگ تحمیلی الحمدلله توانستم هفت مرتبه به جبهه اعزام و در کنار برادران رزمنده حضور داشته باشم. آن زمان ۱۹ سال داشتم. محیط خانواده ما یک محیط مذهبی بود که خودمان عامل به دستورات دینی بودیم. از پرداخت خمس و زکات گرفته تا مسائل شرعی دیگر. مادر شهید هم بسیار به دستورات دینی واقف بودند. در دوران بارداری و شیردهی محمدمهدی دائم‌الوضو بود. ما بایدها و نبایدها را به بچه‌ها می‌آموختیم و الحمدلله که آنها هم اهل عمل بودند. محمدمهدی هنوز به سن مدرسه نرسیده بود که نمازهایش را می‌خواند و از سن هشت سالگی روزه‌هایش را گرفت. در زمانی هم که مدارس تعطیل می‌شد، خودمان روزی دو ساعت برخی از احادیث کوتاه و اشعار را با بچه‌ها کار می‌کردیم و در مورد موضوعات به بحث و تبادل‌نظر می‌پرداختیم. با آنها بازی می‌کردیم و محیط شاد و خوبی را برایشان فراهم می‌کردیم. بچه‌ها هم آنچه از ما می‌آموختند را با دوستان و همسالانشان مطرح می‌کردند.

محمدمهدی چطور روحیه‌ای داشت؟

شاخصه مهمی که در وجود محمدمهدی برای ما هم بسیار قابل توجه بود، انجام کامل دستورات دینی بود. یک بار متوجه شدیم که شهید در غیر ساعات نماز هم وضو می‌گیرد و نماز می‌خواند. این را ما به محمدمهدی یاد نداده بودیم. بعد متوجه شدم که ایشان به این فرموده خداوند رسیده است که هر کسی محدث شود و وضو نگیرد، به من بی‌اعتنایی کرده است. (حتّی بعضی روایت را اینطور معنا می‌کنند که به من ظلم کرده است!) و اگر کسی وضو بگیرد و پس از وضو دو رکعت نماز نخواند، باز هم به من بی‌اعتنایی کرده است. همچنین اگر کسی وضو بگیرد و دو رکعت نماز هم بخواند، اما دعا نکند، باز به من بی‌اعتنا بوده است. سپس می‌فرماید: اما اگر کسی وضو بگیرد و بعد از آن دو رکعت نماز بخواند و سپس دعا کند و از خدا چیزی بخواهد، ولی خدا به او عنایت نفرماید، خداوند به او ظلم و بی‌اعتنایی کرده است و مسلماً خداوند رحمان به کسی ظلم نمی‌کند و در نتیجه دعای او مستجاب است. محمدمهدی دائم‌الطهاره بود برای همین وسعت رزق بالایی پیدا کرده بود. علاقه‌مند به طلبگی بود برای همین بعد از اتمام دوران راهنمایی وارد حوزه شد. درسش بسیار خوب بود. در سن ۲۷ سالگی کتاب کفایه‌الاصول را تدریس می‌کرد. از اساتید سطح عالی حوزه و جامعه‌المصطفی بود. از ویژگی‌های بارز شهید خوش‌رویی و آراستگی ظاهری و پرداختن به ورزش بود و همین امر در تواضع و اخلاص، ایشان را محبوب دل جوانان می‌کرد. پرهیز از ریا، شاخصه دیگر ایشان بود؛ چنانکه بعد از شهادت نیز خانواده و نزدیکان وی از برخی مدارج و مراتب علمی ایشان بی‌اطلاع بودند. در یک کلام، زندگی شهید طبق سفارش مقام معظم رهبری، آمیخته‌ای از تحصیل، تهذیب و ورزش بود.

محمدمهدی متأهل بود؟

بله. ایشان در سن ۱۸ سالگی ازدواج کرد و دو فرزند دختر از ایشان به یادگار مانده است.

محمدمهدی زندگی آرام و خوبی داشت و از اساتید سطح عالی جامعه‌المصطفی بود. چطور سر از میدان معرکه و جهاد درآورد؟

یکی از خصوصیات والای محمدمهدی اخلاصش بود. یعنی هر چه خوبی بود به آن عمل می‌کرد و هرچه بدی بود از آن دوری می‌کرد. جهاد هم یکی از اعمال خوبی بود که مورد توجه محمدمهدی قرار گرفت. همانطور که امام علی(ع) فرمودند: «إنَّ الجِهادَ بابٌ مِن أبوابِ الجَنَّه فَتَحَهُ اللهُ لِخاصَّه أولیائِه. جهاد دری از درهای بهشت است که خداوند آن را روی اولیای خاص خود گشوده است.» ایشان می‌دانست که جهاد در راه خدا عظمت بالایی دارد. برای همین همیشه به دنبال این بود که در جهاد شرکت کند. محمدمهدی وقتی ۱۷ سالش شد تصمیم گرفت که برود لبنان و با اسرائیل بجنگد. ابتدا به ارومیه و بعد به سمت مرز رفت. تا جایی که می‌شد با ماشین رفت و بعد از آن مسیر زیادی را با پای پیاده طی کرد. می‌خواست خودش را به ترکیه و از آنجا به سوریه و لبنان برساند.

> جبهه مقاومت مقدمه‌ساز ظهور امام زمان(عج) است. نمی‌شود مدعی و منتظر امام زمان (عج) باشیم و برای آمدنش کاری نکنیم

شما در جریان تصمیم ایشان بودید؟

ابتدا در جریان نبودیم اما بعد از اینکه از سفر بازگشت، موضوع را با ما در میان گذاشت. محمدمهدی بعد از آن به حوزه رفت تا اینکه مدتی بعد بحث داعش و تکفیری‌ها پیش آمد. سال ۹۳ مسئولان سپاه قدس با اساتید انقلابی حوزه تماس گرفتند و گفتند نیروهای ما در سوریه نیروی تبلیغی و تهاجمی ندارند. ما می‌خواهیم همانطوری که در زمان جنگ طلبه‌ها و روحانیون در کنار رزمنده‌ها حضور داشتند و تبلیغ می‌کردند در این میدان جهاد هم از حضورشان بهره ببریم. برای همین به اعزام طلبه‌های انقلابی که مسلط به زبان عربی هستند نیاز داریم. محمدمهدی و برادرشان و چند طلبه دیگر اعلام آمادگی کردند که به سوریه بروند. محمدمهدی همراه تعدادی از طلبه‌ها آموزش‌های لازم را شروع کردند و همانطور که از آنها خواسته شده بود خانواده را در جریان قرار ندادند. بعد از اتمام دوران آموزشی یک روز مادرش رو به محمدمهدی کرد و گفت: ما که می‌دانیم شما می‌خواهید برای جهاد بروید، اما بگو کجا تا ما هم بدانیم. محمدمهدی در پاسخ مادر گفته بود ما در حوزه آموزش‌های زیادی دیده‌ایم که باید به آن عمل کنیم. نمی‌توانیم در مورد آنها با مردم صحبت کنیم و ناقل حدیث و روایات باشیم و خودمان به آن عمل نکنیم.

از پیامبر حدیث داریم که فرمودند هر کس ندای استغاثه مسلمی را بشنود و پاسخ نگوید، مسلمان نیست. محمدمهدی به مادرش گفت: داعش امریکایی به سوریه آمده، حسینیه و مسجد و خانه‌ها را خراب می‌کند. اگر تعلل کنیم حرمین آل‌الله را خراب می‌کنند. جبهه مقاومت مقدمه‌ساز ظهور امام زمان(عج) است نمی‌شود مدعی و منتظر ظهور امام زمان(عج) باشیم و برای آمدنش کاری نکنیم.

> به محمدمهدی گفتم نباید اسیر شوی. اگر گلوله نداشتی با سرنیزه، اگر سرنیزه نداشتی با سنگ و چوب اگر نبود با یک مشت خاک هم که شده باید از خودت دفاع کنی

با توجه به سابقه حضور خودتان در جبهه‌های جنگ و نوع نگاه اعتقادی و فضای معنوی خانواده بعید به نظر می‌رسید که شما مخالف تصمیم محمدمهدی باشید. خانواده چه عکس‌العملی را در خصوص اعزام محمدمهدی به سوریه داشت؟

محمدمهدی دانش‌آموخته حوزه علمیه بود. عالم به دین بود و اهل عمل. خودش دلبستگی و علاقه زیادی به جهاد داشت.

وقتی صحبت‌های محمدمهدی با مادرش تمام شد گفتم زمان جنگ تحمیلی آیت‌الله مشکینی(ره) در مسجد اعظم قم درس اخلاق می‌دادند. در میان صحبت‌هایشان گفتند طلبه‌ها از ما می‌پرسند که در حال حاضر که جنگ است وظیفه ما طلبه‌ها چیست؟ باید درس بخوانیم یا جبهه برویم؟ ایشان پاسخ دادند به نظر من اگر می‌دانید بروید درس بخوانید به درد اسلام و مسلمین می‌خورید، وظیفه این است که درس بخوانید. به محمدمهدی گفتم: نمی‌دانستیم آن زمان به درد می‌خوریم یا نه؟! برای همین گاهی می‌رفتیم جنگ گاهی هم درس می‌خواندیم. ولی شما که الحمدلله استاد حوزه هستید و تدریس می‌کنید، وظیفه دارید در حوزه باشید. محمدمهدی گفت: نه، تمام آیات و احادیثمان می‌فرماید که اگر به سرزمین مسلمانان تجاوز بشود جهاد لازم است. فرقی هم نمی‌کند بی‌سواد باشید یا باسواد. برادرش هم که حضور داشت به کمک آمد و گفت امام خامنه‌ای فرمودند اگر مسئولان امر اعلام‌نیاز کنند، رفتن به جبهه لازم است. کمی فکر کردم و دیدم بچه‌ها درست می‌گویند. گفتم برو اما آنجا دیگر حوزه نیست! باید مردانه بجنگی. اگر محاصره شدی اسلحه نداشتی نباید اسیر شوی. برای اینکه داعش نه حکومت دارد و نه رحم و مروت که بخواهد اسیر نگه دارد و بعد آزاد کند. اسیر شوی تو را اذیت می‌کنند و می‌کشند. نباید اصلاً اسیر شوی. اگر گلوله نداشتی با سرنیزه، اگر سرنیزه نداشتی با سنگ و چوب اگر نبود با یک مشت خاک هم که شده باید از خودت دفاع کنی.

چند بار اعزام شد؟

ایشان یک بار همراه با نیروهای لشکر فاطمیون اعزام شد. ۱۹ اسفند ماه ۹۳ رفت و ۳۱ فروردین ماه سال ۹۴ به شهادت رسید. ۴۰ روز در منطقه حضور داشت. از آنجا با خانواده در تماس بود. اما فقط از حال و هوای خودش صحبت می‌کرد. محمدمهدی در حالی که ۳۰ سال داشت، در عملیات بصر الحریر جانانه دفاع کرد و به شهادت رسید و حالا بعد از شش سال بخشی از پیکر ایشان تفحص شد و در مراسمی در ۲۱ مرداد سال ۱۴۰۰ در حرم حضرت معصومه تا گلزار شهدای علی‌بن‌جعفر(ع) تشییع و به خاک سپرده شد.

گفت‌وگو

گفت‌وگوی «جوان» با مادر یکی از اعضای کادر درمان که به تازگی آسمانی شده است

دخترم همه وجودش را وقف درمان بیمارانش کرده بود

■ فریده موسوی

ماه‌هاست که کشور عزیزمان ایران در کنار دهها کشور دیگر جهان درگیر ویروس منحوس کرونا شده است. در این میان، پرستاران، پزشکان و کادر درمان به عنوان پیشگامان مبارزه با این بیماری، در صف اول نبرد قرار دارند و شهدای بسیاری نیز تقدیم کرده‌اند. دکتر انسیه دلفانی رزیدنت یکی از بیمارستان‌های تهران بود که به دلیل ۷۲ ساعت شیفت کاری مداوم و رسیدگی به بیماران کرونایی، روز ۲۲ تیرماه ۱۴۰۰ در محل کارش آسمانی شد و عروجی شهادت‌گونه یافت. همین چند وقت پیش بود که به طور اتفاقی با منیژه ارباب‌سیر، مادر این پزشک متعهد کشورمان ملاقات کردیم و ماحصل درد دل و گپ و گفت دوستانه‌ای را که داشتیم، در قالب متن زیر تقدیم حضورتان می‌کنیم.

■ خانواده فرهنگی

منیژه ارباب‌سیر مادر شهید مدافع سلامت انسیه دلفانی از اعضای جامعه فرهنگی کشور است و سال‌ها به عنوان معلم در مدارس کشورمان تدریس می‌کرده است. این مادر را در حالی ملاقات کردم که کمی بیش از یک ماه از درگذشت فرزند جوانش می‌گذشت.

مادر می‌گفت: «از داشته‌های دنیا، تنها دو فرزند داشتم که خدا یکی از آن دو را از من گرفت. انسیه متولد سال ۱۳۶۸ بعد از برادرش، دومین فرزند من بود. از همان کودکی ذات خوبی داشت. ۹ سالش بود که به انتخاب خودش حجاب چادر را برگزید و نماز و روزه‌هایش را کامل ادا می‌کرد. از اول بچه درسخوانی بود. خودم هم که معلم بودم کمکش می‌کردم و اینطور شد که رفت دانشگاه و رشته پزشکی را انتخاب کرد.»

■ دختری مهربان

وقتی از مادر خواستم تا از خصوصیات اخلاقی دخترش بگوید، با بغض گفت: «مهربانی صفتی است که هر کسی با انسیه روبه‌رو می‌شد، آن را درک می‌کرد. دخترم مدتی در دوران تحصیلش کنار مادرم بود و با او زندگی می‌کرد. آنقدر به مادربزرگش محبت و رسیدگی کرده بود که مادرم برای صدا کردن انسیه می‌گفت: «عصای دستم» کجاست؟ مهربانی دخترم تنها شامل حال خانواده‌اش نمی‌شد، حتی برای کودکان و سالمندانی که بیمارش بودند هدیه می‌خرید و سعی می‌کرد روحیه آنها را تقویت کند.»

■ پزشک نمونه

مادر در تعریف خاطره‌ای از دوران فعالیت دخترش به عنوان یک مدافع سلامت بیان داشت: «انسیه دو سال طرحش را در یکی از شهرستان‌های استان قزوین گذراند و در آن منطقه پزشک نمونه شد. دخترم به حدی متواضع بود که هیچ کس از برخوردش متوجه نمی‌شد یک متخصص در برابر اوست. تمام اعضای بیمارستانی که در آن کار می‌کردند همیشه از محبت‌های بی‌دریغ و بی‌توقع و کارهای خیری که برای بیماران آن منطقه و افراد بی‌بضاعت انجام می‌داد، به نیکی یاد می‌کنند. طی طرح، دخترم وقتی به تهران می‌آمد با ذوق خرید می‌کرد و برای برخی از بیمارانش وسایلی می‌خرید و همیشه حتی کشوی میز کارش پر از خوراکی برای کودکان و مراجعانی بود که به اتاقش می‌آمدند.»

■ نحوه عروج

مادر دکتر انسیه دلفانی در خصوص نحوه عروج دخترش گفت: «دخترم به خاطر شرایط حادی که اکنون در کشورمان حاکم است مرتب شیفت‌های طولانی در بیمارستان مسیح دانشوری داشت و کمتر استراحت می‌کرد. شیفت آخرش ۷۲ ساعت مداوم شب‌ها در بیمارستان بود. قبل از آن شیفت سنگین هم یک هفته فشار کاری بسیار سنگین داشت به طوری که نه استراحت کافی داشت و نه حتی می‌توانست غذای مناسبی بخورد.»

مادر افزود: «دخترم این شب‌های آخر بعد از چند شب شیفت مداوم به خانه می‌آمد و حتی فرصت شام‌خوردن هم نداشت و در اتاق شروع به ارتباط گرفتن با بیمارانش می‌کرد و پیگیر کارهای بیمارستان می‌شد. بار آخر صبح زود به بیمارستان رفت و بر اثر فشار کاری زیاد، درست مقابل بیمارستان سکته قلبی کرد و درگذشت. آن روز فکرش را هم نمی‌کردم آخرین باری است که دخترم از خانه خارج می‌شود و دیگر برنمی‌گردد. اما انسیه رفت و...»

> دخترم این شب‌های آخر بعد از چند شب شیفت مداوم به خانه می‌آمد و حتی فرصت شام‌خوردن هم نداشت و در اتاق شروع به ارتباط گرفتن با بیمارانش می‌کرد و پیگیر کارهای بیمارستان می‌شد

جدول

طراح: علیرضا سجادی فر ■ شماره ۶۲۸۸

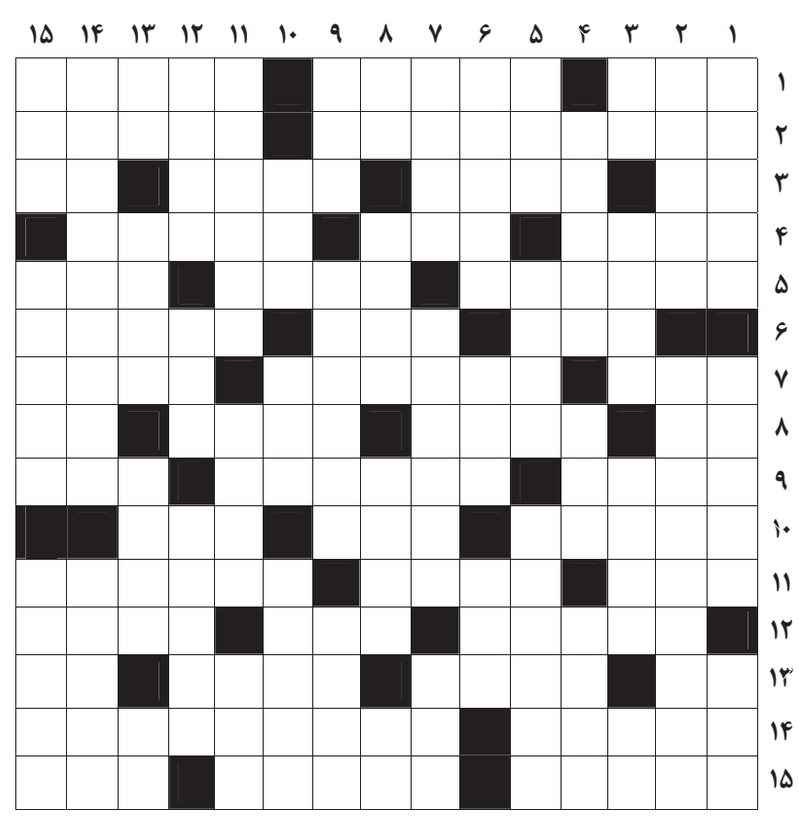

از راست به چپ

■ ۱- تلاش- پدر فریدون- از شهرهای کهن استان تهران ■ ۲- سوخت و ساز بدن- مأمور تشریفات در دوره صفویه ■ ۳- تیر پیکاندار- الک- زیبایی آن بهتر از صورت زیباست- همراه ناله ■ ۴- ثروت حاصل از کار غیرتولیدی و بادآورده- شکایت- آهنگساز و موسیقی‌دان اتریشی ملقب به پدر سمفونی ■ ۵- کسی که عمداً کار و عمل خود را آشکار سازد- جزیره مرجانی- پوشال ■ ۶- زشت‌تر- پروردگار- پایتخت زیمبابوه ■ ۷- پوشش و پرده- کنایه از دلیر و شجاع است- درازترین شب سال ■ ۸- صوت درد- وبا- بر دوام کفش می‌افزاید- حرف خطاب ■ ۹- بچه چهارپایان- دومین شهید محراب- چرخ زنجیری تانک ■ ۱۰- چشمه ای است در بهشت- وسیله برش- پول خرد اسپانیا ■ ۱۱- تقویت رادیویی- خدایا- نویسنده، روزنامه‌نگار و سیاستمدار معروف قرن هجدهم میلادی اهل فرانسه ■ ۱۲- درد و رنج- آرامش- از کتاب‌های آلبر کامو ■ ۱۳- پایتخت ایتالیا- رونق- شادابی- ورزش مادر ■ ۱۴- مثل و شبیه- تیم فوتبالی در لیگ جزیره ■ ۱۵- نامطبوع و آزاردهنده- سمت چپ لشکر- زیادی

از بالا به پایین

■ ۱- از شهرهای استان اصفهان- ارسال توپ برای بازیکن خودی- راز نهفته ■ ۲- آستانه‌ها و درگاه‌ها- اثر دیدنی حومه تکاب ■ ۳- حرف انتخاب- درودگر- آنان؛ ایشان- تکرار حرفی ■ ۴- از شهرهای جنگی استان خوزستان- ناراستی- از شهرهای استان آذربایجان شرقی ■ ۵- زادگاه حضرت ابراهیم- کاشف سیاره اورانوس- رفت و آمد داشتن ■ ۶- ضربه انگشت- نام پدر ادریس نبی- سرمربی تیم ملی کشتی فرنگی ■ ۷- میرزا عبدالقادر دهلوی، شاعر فارسی زبان اهل هند- استان سه تکه- جایزه ورزشی ■ ۸- تصدیق انگلیسی- مونس- بهار خواب- آخرین نت ■ ۹- موش خرما- رئیس پاسبانان- همسر کنت ■ ۱۰- ناگهان خودمانی- چینه دیوار- فرمان پادشاهی ■ ۱۱- ته بندی کتاب- نوعی مار و هلی کوپتر- پول خرد هند و پاکستان ■ ۱۲- وجود- ریسمان- فیلسوف بنام یونان باستان و شاگرد افلاطون ■ ۱۳- علامت مفعول- مردی کذاب که در آخرالزمان ظهور می کند- تازیانه- وارونه فی ■ ۱۴- مواد مخدر صنعتی که با تأثیری که بر مغز و سلسله اعصاب انسان می‌گذارند وی را از حالت طبیعی خارج می‌کنند- شاعر فرانسوی گل‌های اهریمنی ■ ۱۵- تکیه بر پشتی- فینال- ملقب به رشیدالدین شاعر دربار خوارزمشاهیان

جدول سودوکو

ارقام ۱ تا ۹ را طوری قرار دهید که در هر ردیف، ستون و مربع‌های کوچک سه در سه فقط یک بار به کار روند.

		۲			۹		۷	
					۲		۶	
		۸					۹	
۴			۱	۸		۵		
۳	۷					۴		
	۱		۶			۷		
			۹	۵				
	۶							۱
	۸			۷				۳

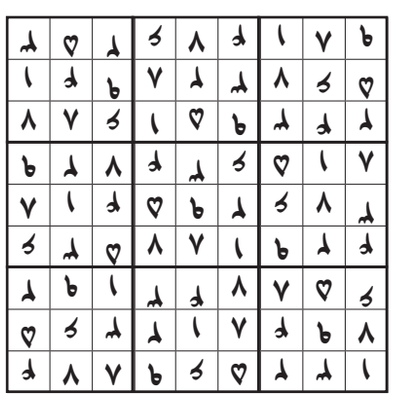

جدول کلمات متقاطع
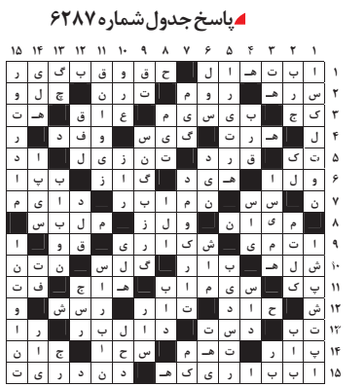
پاسخ جدول شماره ۶۲۸۷